

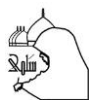
آیات الاحکام حقوق غیر مالی خویشاوند

فاطمه چاقری^۱

چکیده

قرآن کریم، معجزه جاودان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسالتی بر عهده دارد که بر مبنای آن درصدد هدایت تمامی انسان‌ها برآمده است و در این راستا تکالیف و حقوقی بر دوش بشر نهاده که هر کس در حد توان و با تلاش خود در مسیر، طی طریق می‌نماید و در این میان تکالیف نسبت به خویشان از اهمیت بیشتری برخوردارند. مسلم است عمل به دستورات، هنگامی میسر می‌شود که انسان، عالم به تمامی وجوه احکام باشد. لذا مؤلف بر آن است که با پژوهشی جامع بر احکامی که قرآن کریم در زمینه حقوق خویشاوندان بیان نموده منبع مناسبی در این حوزه ارائه نماید. سؤال از آنجاست که این حقوق شامل چه موضوعاتی می‌شود و جایگاه آن در، آیات قرآن کریم چیست؟ در پاسخ باید گفت حقوق غیر مالی خویشاوند شامل امر به معروف و نهی از منکر، اصلاح ذات‌البین، تعاون، صلہ رحم، مودت و وصیت می‌باشد و همه آن‌ها در آیات از جایگاه والایی برخوردار بوده به گونه‌ای که بعضاً ممکن است با عدم رعایت یکی از آن‌ها مکلف، دچار خسران گردد.

واژگان کلیدی: امر به معروف و نهی از منکر، اصلاح ذات‌البین، تعاون، صلہ رحم، مودت و وصیت



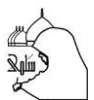
زندگی فردی انسان، هیچ‌گاه و در هیچ دوره‌ای از دورترین زمان‌ها تا به حال، مشاهده نشده است. و تاریخ به ما اثبات نموده که بشر موجودی کاملاً اجتماعی بوده و بدون مردم و جامعه قادر به زندگی و ادامه حیات نمی‌باشد لذا به جهت بهتر زیستن در کنار یکدیگر ناگزیر به رعایت مسائلی بوده، که رفته‌رفته حقوق نامیده شد و آن را برای کوچک‌ترین اعمال خود و ملت و حتی دولت‌ها تعریف نموده است. امروزه که حقوق شناخته شده نزد بشریت، به اوج خود رسیده است، حقوق‌دانان اقسام مختلفی برای آن فرض کرده‌اند اعم از حقوق مدنی و کیفری، حقوق خصوصی و عمومی، حقوق بین‌الملل و داخلی، حقوق خویشاوند و غیر خویشاوند، حقوق مالی و غیرمالی و... قرآن کریم نیز با نزول خود، امت اسلامی را با عباراتی همچون حق الله، حق الناس و حق النفس آشنا نمود و خداوند یکی از اهداف ارسال رسلش را رعایت همین حقوق قرار داده است. حال با توجه به آنکه قرآن به‌عنوان کتاب آسمانی جامع تمامی دستورات دین است و اصلی‌ترین منبع فقه و حقوق می‌باشد و از آنجاکه در کتب تاریخی به‌وفور، توجه اسلام و سفارش به رعایت حقوق الناس را مشاهده می‌نماییم لذا بر آنیم تا به تبیین از این حقوق غیرمالی خویشاوند که شامل امر به معروف و نهی از منکر، اصلاح ذات‌البین، تعاون، صلح‌رحم، مودت و وصیت است با تکیه بر آیات قرآن کریم بپردازیم.

شرح واژگان کلیدی

آیه

در اصل «أَوِيَّة» (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۶، ص ۲۲۷۶؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۱؛ مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۹، ص ۱۷۹) یا «أَوِيَّة» (ابن اثیر، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۸۷) بوده است. و جمع آن «آیات» (فیومی، ۱۴۱۴، ص ۳۲؛ ابن درید، ۱۹۸۸، ج ۱، ص ۲۵۰؛ صاحب، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ص ۴۷۲؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۴، ص ۶۲ و ۶۱؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۳۲۲؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۱؛ مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۹، ص ۱۷۹)، «آی» (فیومی، ۱۴۱۴، ص ۳۲؛ ابن درید، ۱۹۸۸، ج ۱، ص ۲۵۰؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۶۹؛ صاحب، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ص ۴۷۲؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۴، ص ۶۲ و ۶۱؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۳۲۲؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۱؛ مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۹، ص ۱۷۹) و «آیای» (فیروزآبادی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۳۲۲؛ مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۹، ص ۱۷۹) می‌باشد.

آیه از ریشه «أوی» (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۶، ص ۲۲۷۶؛ ابن اثیر، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۸۷؛ بستانی، ۱۳۷۵، ص ۴) به معنای علامت و نشانه (صینی، ۱۴۱۴، ص ۱؛ جوهری، ۱۳۷۶، ج ۶، ص ۲۲۷۶؛ ابن اثیر، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۸۷؛ بستانی، ۱۳۷۵، ص ۴؛ فیومی، ۱۴۱۴، ص ۳۲؛ فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۴۴۱؛ ابن درید، ۱۹۸۸، ج ۱، ص ۲۵۰؛ صاحب، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ص ۴۷۲؛ ابن سیده، ۱۴۲۱، ج ۱۰، ص ۵۹۳؛ حمیری، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۳۷۲؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۱؛ مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۹، ص ۱۷۹) می‌باشد.



۱۹، ص ۱۷۹) است و آیات الاحکام در اصطلاح آیاتی است که دربردارند احکام شرعی که از جهات مختلف قابل تقسیم است می‌باشد.

حق

از ریشه «حقق» می‌باشد که در معنای آن نظرات متفاوتی ارائه شده است و حق در اصطلاح فقهی عبارت است از صواب و درستی، ضد باطل، ثابتی که انکار آن جایز نیست و یا سهم و نصیب واجب. (حسینی، ۱۳۸۲، ص ۵۱۲) اما آنچه در این تحقیق از معنای حق مد نظر است سهمی می‌باشد که سزاوار فرد است و به عدل ثابت شده و اینکه رعایت آن برای دیگران وجوب دارد.

اصلاح ذات‌البین

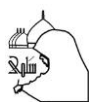
از ریشه «صلح» دلالت بر خلاف فساد می‌کند (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۴۱۲؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۱۴۲؛ ابن‌درید، ۱۹۸۸، ج ۱، ص ۵۴۲؛ جوهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۸۳؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۳۰۳؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۵۱۶؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۳۲۲؛ مرتضی‌زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۱۲۵؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۶، ص ۳۲۲؛ بستانی، ۱۳۷۵، ص ۸۵) و در اصطلاح آشتی دادن دو یا چند نفری که هم‌کینه و هم‌دشمنی دارند مستحب، و در موردی که حفظ جان مؤمنی بر آن توقف دارد واجب است. (هاشمی، ۱۳۸۲، ص ۵۱۳)

معروف

معروف از ریشه «عرف» به معنای شناخته شده می‌باشد (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۳۲۷) و اصل در این کلمه اطلاع از چیزی و علم به خصوصیات و آثار آن است. (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۸، ص ۱۱۷) امر در علم فقه مطالبه فعل که ارتکاب آن راجح باشد از طرف کسی که خود را بالاتر از طرف مقابل می‌شمرد و این بر دو قسم می‌باشد: امر وجوبی و امر ندبی. (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲، ص ۸۰)

منکر

از ریشه «نکر» در مقابل «معرفة» (فیروزآبادی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۲۴۳؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۵۰۲؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۲، ص ۲۶۶؛ بستانی، ۱۳۷۵، ص ۸۷۴) که قلب به‌وسیله آن سکونت یافته، می‌باشد (ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۴۷۶) پس در انتها باید گفت امر به معروف و نهی از منکر در اصطلاح عبارت است از وادار کردن مردم بر انجام کارهای پسندیده، خوب، مشروع و اطاعت از خدا قولاً و فعلاً. و نهی از منکر یعنی منع از کارهای زشت و معاصی قولاً و فعلاً و هر دو عقلاً و نقلاً با شرایط خاصی واجب کفایی هستند. (سجادی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۹۷)



تعاون

از ریشه عون به معنای یاری، پشتیبانی، همکاری و همیاری است (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۶۷۶؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۳، ص ۲۹۸؛ مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۸، ص ۳۹۵) و در اصطلاح به معنای یاری کردن و کمک کردن طرفینی و یکی از اصول اخلاقی اسلامی است و بلکه اساس زندگی انسان‌ها در جوامع بر تعاون بنا شده است. (سجادی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۵۴۳)

صله رحم

از ریشه «وَصَلَ» به معنای رسیدن، جمع کردن، متصل کردن و متصل شدن چیزی به چیز دیگر به‌مانند ریسمان (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۲۲۲؛ ابن درید، ۱۹۸۸، ج ۲، ص ۸۹۸) و در اصطلاح فقهی عبارت است از اینکه هر چیزی که بر و احسان نامیده می‌شود ولو به‌صورت زیارت، شوخی کردن، نشستن و سلام دادن در خویشاوندان است. (مروج حسینی، ۱۳۷۹، ص ۳۱۶)

مودت

از مصدر «الْوَدُّ» است و در اصطلاح دوستی و مانند وجدانیات ظاهره الانیه و خفیه الماهیه است و عبارت است از غلیان دل در مقام اشتیاق به لقاء محبوب. (سجادی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۱۷۵۴)

وصیت

در اصل از ریشه «وَصَّى» به معنای متصل شدن، متصل کردن و وصل است (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۲۲۳؛ سجادی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۲۱۳۸) و در اصطلاح شرعی اجازه تصرف بعد از مرگ در اموال و تسلیم اموال است به اشخاص بعد از مرگ و بالجمله تملیک عین یا منفعت یا تسلیط بر تصرف بعد از مرگ است و از عقود می‌باشد. (سجادی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۲۱۳۸؛ عاملی، ۱۳۸۲، ج ۶، ص ۸؛ رحیمی نیا، ۱۳۷۷، ص ۲۶۹؛ حسینی، ۱۳۸۲، ص ۵۵۲)

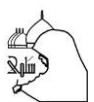
امر به معروف و نهی از منکر

عبارت امر به معروف و نهی از منکر حدوداً یازده مرتبه در قرآن ذکر شده است که می‌توان آن‌ها را از جهت اسلوب بیان به چهار دسته تقسیم نمود:

دسته اول: در این آیات از فعل امر استفاده شده است.

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (آل عمران / ۱۰۴)

(باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر کنند! و آن‌ها همان رستگاران‌اند.)



این آیه بیانگر وجوب امر به معروف و نهی از منکر برای امت مسلمان است و دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر از اموری است که طبعاً واجب کفایی خواهد بود. چون بعد از آنکه فرضاً یکی از افراد اجتماع این امور را انجام داد، دیگر معنا ندارد که بر سایر افراد اجتماع نیز واجب باشد که همان کار را انجام دهند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۵۷۸)

﴿يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَامْرُءٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ (لقمان / ۱۷) (پسرم! نماز را برپا دار، و امر به معروف و نهی از منکر کن، و در برابر مصائبی که به تو می‌رسد شکیبا باش که این از کارهای مهم است!)

در این آیه لقمان حکیم فرزند خود را به امر به معروف و نهی از منکر سفارش می‌کند و این مطلب دلالت دارد بر اینکه وجوب امر به معروف و نماز، مخصوص دین اسلام نیست چراکه لقمان حکیم قبل از اسلام به آن سفارش نموده است. (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۹، ص ۲۶۱)

دسته دوم: در این آیات امر به معروف و نهی از منکر، از صفات خداوند متعال و پیامبر معرفی می‌شود که با مقام تشریع ایشان متناسب است.

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ...﴾ (اعراف / ۱۵۷)

(همان‌ها که از فرستاده (خدا)، پیامبر «امّی» پیروی می‌کنند پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که نزدشان است، می‌یابند آن‌ها را به معروف دستور می‌دهد، و از منکر باز می‌دارد...)

این امور از مختصات پیغمبر اسلام و ملت بیضای او است برای اینکه سایر امم صالح نیز به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر قیام می‌کرده‌اند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۳۶۴)

دسته سوم: نماز سبب نهی از منکر است.

﴿إِثْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...﴾ (عنکبوت / ۴۵)

(آنچه را از کتاب (آسمانی) به تو وحی شده تلاوت کن، و نماز را برپا دار، که نماز (انسان را) از زشتی‌ها و گناه بازمی‌دارد، و یاد خدا بزرگ‌تر است و خداوند می‌داند شما چه کارهایی انجام می‌دهید...)

تنها آشنایی با مفاهیم، تلاوت و آموزش قرآن کافی نیست، بلکه عمل لازم است و به قرینه «ان» و جمله اسمیه، نقش اصلاحی نماز در فرد و جامعه حدسی و پیشنهادی نیست، بلکه قطعی است از این‌رو اگر نماز انسان، او را از فحشا و منکر باز نداشت، باید در قبولی نماز خود شک کند. (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۹، ص ۱۵۱)

دسته چهارم: در این آیات امر به معروف و نهی از منکر را از ویژگی‌ها و خصائص مؤمن ذکر می‌کند.

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...﴾ (آل عمران / ۱۱۰)

(شما بهترین امتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اند (چه اینکه) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید....)

در اینجا امر به معروف و نهی از منکر بر ایمان به خدا مقدم داشته شده و این نشانه اهمیت و عظمت این دو فریضه بزرگ الهی است، به علاوه انجام این دو فریضه ضامن گسترش ایمان و اجرای همه قوانین فردی و اجتماعی می‌باشد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۴۹)

﴿يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ (آل عمران / ۱۱۴)

(به خدا و روز دیگر ایمان می‌آورند امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و در انجام کارهای نیک، پیشی می‌گیرند و آن‌ها از صالحان‌اند.)

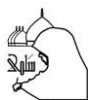
تقدم ایمان به خدا بر امر به معروف اشاره به آن است که این افراد معصوم نیستند، و امر به معروف و نهی از منکر فطری آن‌ها نیست، بلکه آن دو برای آن‌ها بعد از ایمان تکلیفی به خدا حاصل می‌شود. (خانی و ریاضی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۳۶۹)

﴿وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ...﴾ (توبه / ۷۱)

(مردان و زنان باایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند امر به معروف، و نهی از منکر می‌کنند نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند....)

مؤمنان در جامعه‌ی اسلامی، نسبت به یکدیگر از طرف خداوند، حق ولایت و نظارت همراه با محبت دارند و بی تفاوت نیستند بنابراین امر به معروف و نهی از منکر که بر همه‌ی مردان و زنان باایمان واجب است، برخاسته از حق ولایت بر یکدیگر است. (امرونی، در سایه‌ی محبت و ولایت قابل اجراست. (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۵، ص ۱۰۴)

﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشَرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (توبه/ ۱۱۲)



(توبه‌کنندگان، عبادت کاران، سپاس گوینان، سیاحت کنندگان، رکوع کنندگان، سجده‌آوران، آمران به معروف، نهی کنندگان از منکر، و حافظان حدود (و مرزهای) الهی، (مؤمنان حقیقی‌اند) و بشارت ده به (این چنین) مؤمنان!)

با این صفات شریفه، ایمان مؤمن تمام و کامل می‌شود و مؤمن با داشتن آن‌ها مستوجب وعده قطعی خدا به بهشت می‌گردد، و بدین جهت مستوجب می‌شود که داشتن این صفات، ملازم با قیام به حق خدا باشد، و قیام به حق خدا هم باعث می‌شود که خدای تعالی درباره چنین مؤمنی، حقی را که بر خود واجب کرده، وفا کند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۵۴۰)

﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ (حج / ۴۱)

(همان کسانی که هرگاه در زمین به آن‌ها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می‌دارند، و زکات می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و پایان همه کارها از آن خداست.)

این آیه توصیف مجموع است از جهت مجموعیت یعنی توصیف نوع مؤمنین است و کار به فرد فرد آنان ندارد چون ممکن است فردی از آنان واجد این اوصاف نباشد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۵۴۶)

در نهایت باید بیان شود که تنها دسته اول و چهارم در زمره آیات الاحکام می‌گنجد. اما سؤالی در اینجا مطرح می‌شود که چرا برخی از مفسران، در دسته چهارم فقط دو آیه (آل عمران/ ۱۱۰ و حج/ ۴۱) را جزء آیات الاحکام می‌دانند و ۳ آیه دیگر (آل عمران/ ۱۱۴، توبه/ ۷۱ و توبه/ ۱۱۲) را رها می‌نمایند؟ درحالی که همه آیات بیانگر صفات مؤمنین است و تفاوتی میان آن‌ها نیست.

با بررسی‌های انجام شده به نظر می‌رسد اولاً عدم ذکر مابقی آیات از باب حذف مکررات می‌باشد، ثانیاً اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند. بنابراین اگرچه تنها ۳ آیه (آل عمران/ ۱۰۴، آل عمران/ ۱۱۰ و حج/ ۴۱) از مجموع این آیات به‌عنوان آیات الاحکام معرفی می‌شود لکن به معنای عدم اطلاق موضوع به سایر آیات نیست. البته لازم به ذکر است، آیه ۱۷ سوره مبارکه لقمان با توجه به آنکه با فعل امر بیان شده و از سیاق آن می‌توان وجوب را استنباط نمود، جهت بیان در زمره آیات الاحکام مناسب‌تر می‌باشد. چراکه آیه ۱۱۰ آل عمران و ۴۱ حج تنها صفت مؤمنین را بیان می‌کند و از طرفی این دو آیه مرجحی نسبت به سه آیه دیگر (آل عمران/ ۱۱۴، توبه/ ۷۱ و توبه/ ۱۱۲) ندارند اما آیه ۱۷ لقمان این ترجیح را دارد که با فعل امر ونهی بیان شده است و می‌توان وجوب و حرمت را از آن به دست آورد.

شرح آیات

آیه اول: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (آل عمران / ۱۰۴)

(باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر کنند! و آن‌ها همان رستگاران‌اند.)

«واو» در ابتدای آیه، عاطفه و «لَتَكُنْ» امر غایب و تامه می‌باشد که از آن وجوب امر به معروف و نهی از منکر استنباط می‌شود؛ اگرچه جایز است فعل ناقص باشد. «من» در «منکم» بعضیه است و البته برخی آن را اضافه می‌دانند. (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۴۷۹) فایده، این است که اگر آن را بعضیه بدانیم امر به معروف و نهی از منکر واجب کفایی (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۵۷۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۸۰۷؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۱۹۰؛ عاملی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۲۵۸؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۹۶؛ جرجانی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۰۴) و اگر زائده بدانیم، واجب عینی (جرجانی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۹۹) می‌باشد. دسته سوم از مفسران معتقدند هم واجب عینی و هم واجب کفایی است؛ به این بیان که امر به معروف و نهی از منکر دو مرحله دارد: ۱- مرحله فردی که هرکس موظف به نظارت بر اعمال سایرین است. ۲- مرحله دسته جمعی که امت برای پایان دادن به نابسامانی‌های اجتماع متحد می‌شود. قسم اول وظیفه عموم مردم و واجب عینی و قسم دوم به دلیل شعاع وسیع آن وظیفه حکومت و واجب کفایی می‌باشد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۳۶؛ قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۲۶)

مؤلف معتقد است نظر دسته سوم چندان صحیح به نظر نمی‌رسد چراکه اگر وسعت امر به معروف و نهی از منکر را به افراد اجتماع محدود کنیم هرکسی که آن را انجام دهد تکلیف از سایرین ساقط می‌شود و اگر گستره آن را به امت برسانیم هر کس از امت این فریضه را به‌جا آورد دیگران تکلیفی در آن نخواهند داشت و حتی از سوی دیگر اگر افراد جامعه اقدام به آن نمایند دیگر نوبت به امت و حکومت نخواهد رسید. بنابراین امر به معروف و نهی از منکر واجب کفایی می‌باشد.

به اعتقاد اکثر دانشمندان اسلامی امر به معروف و نهی از منکر تنها با دلیل نقل ثابت شده (اردبیلی، بی‌تا، ص ۳۲۱) و ادله زیادی در این زمینه ارائه می‌نمایند، از جمله:

ابو جعفر باقر علیه السلام و ابو عبد الله صادق علیه السلام: «وای بر مردمی که طاعت خدا را در امر به معروف و نهی از منکر وانهادند.» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۲۳۳)

امام باقر علیه السلام: «هرگاه پس از من (مردم) امر به معروف و نهی از منکر نکنند و پیروی از نیکان خاندان من ننمایند، خدا بدان آن‌ها را بر آن‌ها مسلط گرداند و نیکان آن‌ها دعا کنند، برای آن‌ها اجابت نشود.» (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۳۷۵)

عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «...وَالْجِهَادُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ، وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ الصَّدَقِ فِي الْمَوَاطِنِ، وَ شَتَانِ الْفَاسِقِينَ؛ فَمَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ، شَدَّ ظَهَرَ الْمُؤْمِنِ؛ وَ مَنْ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ، أَرْغَمَ أَنْفَ الْمُنَافِقِ وَ أَمِنَ كَيْدَهُ...» (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۳۰)

اما به نظر می‌رسد که چنین اعتقادی صحیح و متقن نباشد چراکه مهم‌ترین دلیل عقل بر اثبات امر به معروف و نهی از منکر را همان ادله نقلی بیان می‌کنند چنانکه قرآن دستور به امر به معروف و نهی از منکر را در آیه ۱۰۴ سوره مبارکه آل عمران بین دو آیه‌ای که درباره اتحاد و یکپارچگی سخن گفته، بیان می‌کند و همین نکته نشان دهنده آن است که وقتی امر به اتحاد و عدم

تفرقه می‌نماید^۲ و سپس دستور به امر به معروف و نهی از منکر می‌دهد و بعد از آن دوباره به اتحاد تأکید می‌کند^۳ اشعار به این مطلب خواهد داشت که اگر امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنید اتحاد و یکپارچگی شما از بین خواهد رفت و تفرقه جایگزین آن خواهد شد و در نتیجه دشمن بر شما مسلط خواهد گشت و این همان درکی است که عقل بماهو عقل نیز آن را می‌فهمد و بر آن صحه می‌گذارد.

علاوه بر این، در برخی روایات نیز دستور به امر به معروف و نهی از منکر را با دلیل عقل بیان نموده است. از جمله: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: «یک فرد گنه‌کار در میان مردم همانند کسی است که با جمعی سوار کشتی شود و به هنگامی که در وسط دریا قرار گیرد تبری برداشته و به سوراخ کردن موضعی که در آن نشسته است بپردازد و هرگاه به او اعتراض کنند در جواب بگوید من در سهم خود تصرف می‌کنم! اگر دیگران او را از این عمل خطرناک بازدارند، طولی نمی‌کشد که آب دریا به داخل کشتی نفوذ کرده و یک‌باره همگی در دریا غرق می‌شوند.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۳۷) در این خصوص هیچ عقل سلیمی از نهی گنه‌کار امتناع نخواهد کرد.

البته نکته‌ای در این زمینه وجود دارد که درک عقل نسبت به وجوب امر به معروف و نهی از منکر از درکیات اولیه عقل نیست بلکه با در نظر گرفتن اولیات، جزء مدرکات ثانویه عقل می‌باشد. در تفاوت مدرکات اولیه و ثانویه باید گفت، مدرکات اولیه آن دسته از مدرکاتی هستند که بدون کوچک‌ترین تأملی به ذهن خطور می‌کند و مدرکات ثانویه آن دسته از مدرکاتی می‌باشند که فهم آن نیاز به تفکر و تأمل دارد لکن آن چه مهم است، اینکه امر به معروف و نهی از منکر از درکیات عقل می‌باشد اگرچه که با نقل نیز به اثبات می‌رسد.

وجه آنکه آیه ۱۰۴ سوره آل عمران و بسیاری از آیات دیگر، خیر را به معروف و شر را به منکر تعبیر کرده، این است که مقصود از خیر و شر، خیر و شر به حسب نظر دین می‌باشد نه به حسب عمل خارجی (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۳۵۷؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۸۰۷) بدین معنا که گاه انسان چیزی را در عمل خیر تلقی می‌کند که به نظر شرع شر محسوب می‌شود اگرچه که ظاهر و بروز خارجی آن بسیار نیکو باشد و یا حتی با دلیل شرع ثابت اما با دلیل دیگر شرع در صورت تعارض و به وسیله قیاس اولویت از آن نهی شده باشد؛ مثلاً در یک دلیل شرعی بیان می‌شود که انس با قرآن داشته باشید و دلیل دیگر می‌گوید به والدین خود احترام بگذارید و در هر حال مطیع اوامر ایشان باشید. حال اگر فردی که در حال تلاوت قرآن است، پدر و مادرش او را به انجام کاری امر نمایند و او همچنان به خواندن قرآن ادامه دهد، سایر افراد وظیفه دارند که او را از آن نهی کرده و به اطاعت از والدین امر نمایند. چراکه تلاوت قرآن مستحب و اطاعت از والدین واجب می‌باشد.

^۲ ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...﴾ (آل عمران / ۱۰۳)

^۳ ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ...﴾ (آل عمران / ۱۰۵)

لازم به ذکر است عقل نیز در شناخت معروف و منکر دخیل می‌باشد چنانکه در مثال بالا امر و ناهی به وسیله قیاس اولویت خیر و شر را تشخیص می‌دهند؛ البته با توجه به مثال بالا، شر همیشه به معنای بدی و زشتی نیست بلکه اینجا در قیاس با دیگری از اهمیت کمتری برخوردار است (مستحب نسبت به واجب) و به همین علت ممکن است منجر به فوت واجب شود. اینک معروف را بر منکر مقدم نمود بدان جهت است که اگر معروف فراگیر و گسترده شود مجالی برای منکر باقی نخواهد ماند. (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۲۶)

آیه دوم:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...﴾ (آل عمران / ۱۱۰)

(شما بهترین امتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اند (چه اینکه) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید...)

عده‌ای از مفسران معتقدند منظور از ﴿خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ «خیر الائمہ» بوده است. (طیب، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۳۱۴ و ۳۱۵) زیرا اولاً روایاتی در این باب نقل شده است. (شریف الرضی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۲۸۹) ثانیاً امت بر دو معنا اطلاق می‌شود هم به کسی که به او اقتدا می‌شود و هم به کسی که به دیگری اقتدا می‌کند (خانی و ریاضی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۳۶۳) بنابراین ضمیر ﴿کُنْتُمْ﴾ به ائمه می‌رسد و نه به همه امت. در این صورت باید گفت ائمه^۲ از طفولیت معصوم بوده و فطرتاً دیگران را امر به معروف و نهی از منکر می‌نمودند و سپس به اقتضای ولایتشان امر و ناهی بودند لذا از آنان با مضارع (تَأْمُرُونَ - تَنْهَوْنَ) خبر داده که اشعار بر استمرار می‌کند و مسبوق به کان است که دلالت دارد به اینکه امر به معروف و ناهی از منکر شأن و شغلشان از قدیم بوده است. (خانی و ریاضی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۳۶۱ - ۳۶۳)

عده‌ای دیگر از مفسران معتقدند ضمیر ﴿کُنْتُمْ﴾ به مؤمنان اشاره دارد نه خاص ائمه. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۵۸۳) روایاتی نیز مؤید این معنا وجود دارد.^۴

درواقع نظر دوم نسبت به نظر اول عمومیت دارد چراکه هر ائمه‌ای مؤمن است اما هر مؤمنی جزء ائمه نیست. به عقیده مؤلف نظر دوم صحیح‌تر به نظر می‌رسد چراکه اولاً روایات در این باب صریح‌تر^۵ و به جهت تعداد، نسبت به روایات دسته اول بیشتر است. ثانیاً با توجه به آیه ۱۰۴ آل عمران امر به معروف و نهی از منکر وظیفه همگانی و واجب کفایی بر همه مسلمین است و

۴ عن ابی عمرو الزبیری عن ابی عبد الله فی قول الله: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ قال: «یعنی الامه التي وجبت لها دعوة ابراهيم □: فهم الامه التي بعث الله فيها و منها و اليها و الامه الوسطی و هم خیر امه اخرجت للناس (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۹۶).
۵ ذره بن ابی لهب گوید شخصی خدمت پیغمبر اکرم آمد در حالی که حضرت بر منبر بود، پرسید: یا رسول الله بهترین مردم کیست؟ فرمود آنکه مردم را امر به معروف و نهی از منکر کند و آنها را از خدا بترساند و به او علاقه مند سازد. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۸۰۷).

خاص ائمه نمی‌باشد اگرچه جزء وظایف آنان به جهت ولایتشان می‌باشد. بنابراین از مولای حکیم قبیح است که در یک جا (آیه ۱۰۴ آل عمران) امر کند و در جای دیگر اثر عملی که به آن امر کرده است را به تمام موضوع اختصاص ندهد و تنها گروهی شامل آن گردند. زیرا بهترین امت شدن نتیجه امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خدای تعالی است. (خانی و ریاضی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۳۶۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۸۱۱) و اگر گفته شود ﴿أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ به معنای برانگیخته شدن (ائمه) است و با این معنا سازگاری ندارد؛ در پاسخ باید گفت هر مؤمنی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند درواقع امری از دستورات شرع را احیا و اقامه می‌نماید و از سلک عوام خارج شده و آن‌ها را به راه راست رهنمون می‌شود اگرچه در کوچک‌ترین سطح آن باشد. بنابراین ضمیر ﴿کُنْتُمْ﴾ به مؤمنین بر می‌گردد. و اینکه ﴿تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ را بعد از ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ آورد یا به جهت ذکر کل بعد از جزء است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۵۸۳) و یا به جهت آنکه این دو دلالت بر ایمان می‌کنند خانی و ریاضی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۳۶۲ و مراد از آن خبری است که افاده امر می‌کند. (حلی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۴۰۶)

آیه سوم:

﴿يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَامْرُءٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزَمِ الْأُمُورِ﴾ (لقمان / ۱۷)

(پسر! نماز را برپا دار، و امر به معروف و نهی از منکر کن، و در برابر مصائبی که به تو می‌رسد شکیبا باش که این از کارهای مهم است.)

در این آیه لقمان حکیم به پسرش ابتدا امر به نماز که مهم‌ترین رکن دین است می‌کند و سپس دستور می‌دهد که امر به معروف و نهی از منکر بنما. از اینجا روشن می‌شود که امر به معروف همانند نماز تنها مخصوص دین اسلام نیست چراکه لقمان سال‌ها پیش از پیدایش اسلام سفارش به امر به معروف و نهی از منکر می‌کند. (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۹، ص ۲۶۱)

معروف در اینجا به معنای اطاعت پروردگار و منکر مطلق معصیت می‌باشد. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۵۰۰)

آنچه تاکنون ذیل این سه آیه مطرح شد مربوط به مطلق امر به معروف و نهی از منکر بود اما با توجه به آنکه موضوع پژوهش، حقوق خویشاوند می‌باشد باید به ذکر آیه ۲۱۴ شعرا نیز بپردازیم.

آیه چهارم:

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ (شعرا / ۲۱۴)

(و خویشاوندان نزدیکت را انداز کن!)

این آیه، آنچه درباره امر به معروف و نهی از منکر بیان شد، در مورد خویشاوندان به اثبات می‌رساند. از سیاق آیه چنین بر می‌آید که در دعوت به سوی حق هیچ تفاوتی بین نزدیکان و خویشاوندان با بیگانگان وجود ندارد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۴۶۶؛ خانی و ریاضی، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۵۹۷) چنانکه در اقامه دستورات شرع از جمله مباحث ارث قاعده‌ای وجود دارد به نام قاعده «الاقرب فالاقرب». این قاعده بیان می‌دارد که در تقسیم ارث تا زمانی که خویشاوندان نزدیک‌تر همانند طبقه اول که شامل والدین و فرزندان می‌باشد موجود هستند نمی‌توان ارث را بین سایرین تقسیم نمود. در اینجا نیز این قاعده رعایت شده است. یعنی برای دعوت به حق و هدایت و راهنمایی به سوی دین ابتدا باید نزدیکان مقدم شوند و سپس بیگانگان. در این امر اگر خویشاوندان دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بپذیرند دعوت سایرین برای وی سهل خواهد شد و الا صعوبت امر دو چندان می‌شود؛ با این استدلال که اگر حق بود بایستی اقارب زودتر از دیگران به او می‌گرویدند.

از طرفی می‌توان گفت مراد از (عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) کسانی هستند که به حسب مرتبه روحانی، به مقام عشیره پیامبر رسیده‌اند. (خانی و ریاضی، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۶۰۰) بنابراین آنچه به دست می‌آید آن است که در نیکی به دیگران همانند دید و بازدید، انفاق، وام و خصوصاً امر به معروف و نهی از منکر نزدیکان انسان مقدم‌اند. گرچه هیچ‌گونه نسبی بین انسان با نزدیکانش نباشد.

اصلاح ذات‌البین

آیه اول:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَاقْتُلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ (حجرات / ۹)

(و هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آن‌ها را آشتی دهید و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد و هرگاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد)، در میان آن دو به عدالت صلح برقرار سازید و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست می‌دارد.)

خداوند متعال در این آیه چهار دستور به مؤمنان می‌دهد. اول آنکه اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر نزاع نمودند میان آن‌ها صلح برقرار نمایید. (اقْتَتَلُوا) از ماده قتال به معنای جنگ است اما در اینجا قرائن گواهی می‌دهد که هرگونه نزاع و درگیری را شامل می‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۲، ص ۱۶۶) بنابراین مؤمنان را شایسته است در هر موقعیتی که با این گونه صحنه‌ها برخورد نمودند وظیفه خویش را (اصلاح) به‌درستی انجام دهند.

دوم: اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری تعدی نمود با قومی که تجاوز نموده نزاع نمایید تا به فرمان الهی گردن نهد. بدیهی است که اگر با قوم تجاوزکار جنگیده شود خون‌هایی ریخته خواهد شد اما خون تمامی ایشان هدر است اگرچه که هر دو گروه مؤمن



هستند؛ چراکه قدم در راه تجاوز و ستم برداشته و اقدام به جنگ نموده‌اند. همین مسئله نشان از اهمیت موضوع اصلاح دارد زیرا بهای اجرای عدالت را از خون مسلمانان بالاتر دانسته است. البته این در صورتی خواهد بود که موضوع از طرق مسالمت آمیز حل نشود.

سومین وظیفه مسلمانان آن است که پس از بازگشت قوم ظالم میان ایشان را به عدالت صلح دهند در اصلاح نباید تنها به زمین گذاشتن سلاح‌ها اکتفا گردد بلکه اصلاح باید توأم با عدالت باشد یعنی احکام الهی درباره تمامی افرادی که مال و یا عرض آنان تضییع گشته و یا کسی از او کشته شده اجرا گردد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸، ص ۴۶۹) بنابراین مقصود آیه آن است که اصلاح همان‌طور که با استیفای جمیع حقوق از طرفین، محقق می‌شود با اسقاط بعضی از حقوق نیز ممکن می‌گردد؛ پس شایسته است که اصلاح همراه با احیای جمیع حقوق باشد. (خانی، ریاضی، ۱۳۷۲، ج ۱۳، ص ۳۴۳)

آخرین دستور خداوند اجرای قسط و عدل است یعنی در مسیر اصلاح مبدا به جهت برخی از تمایلات گروهی به سوی یکی از دو طایفه متمایل شوید (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۲، ص ۱۶۸) بلکه کاملاً بی‌طرفانه در راه این اصلاح قدم بردارید. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که اصلاح ذات‌البین تنها جلب رضایت مظلوم جهت چشم پوشی از حقوق ایشان نیست بلکه باید توأم با قسط و عدل باشد.

آیه دوم:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ (حجرات / ۱۰)

(مؤمنان برادر یکدیگرند پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت او شوید!) عبارت ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ تعلیل برای بیان آیه قبل می‌باشد و پس از آن با جمله ﴿فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ﴾ حکم اصلاح را تأکید می‌نماید.

عده‌ای از مفسران بیان می‌دارند که اخوت سه نوع است: اول اخوت نسبی همانند دو برادر امی، ابی و یا ابوینی. دوم اخوت جعلی و شأنی مثل اخوت رسول الله با امیرالمؤمنین و در آخر اخوت دینی و ایمانی که در این آیه به آن اشاره شده است. (طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۲، ص ۲۲۸)

برخی دیگر معتقدند قربات و نسب خویشاوندی دو قسم است. یکی حقیقی و طبیعی که عبارت است از دو فردی که بدون واسطه یا با یک یا چند واسطه به یک مادر یا پدر و یا هر دو منتهی می‌شوند. و دیگری نسب اعتباری و قراردادی که آثار خاصی بر آن مترتب می‌شود و این آثار مختص به موضوعات اعتباری است و نه موضوعات طبیعی. به‌طور مثال اثر مالکیت که یک موضوع اعتباری است بر مالک مترتب می‌شود به جهت آن که در عالم اعتبار مالک شناخته شده است نه به جهت انسان بودن

وی. برادر نیز در عالم اعتبار اسلامی از برادر خود ارث می‌برد نه بدین جهت که برادر طبیعی او یعنی متولد شده از یک پدر و مادر هستند بلکه به علت اعتبار شریعت بر این عنوان است. درواقع اخوت هم می‌تواند طبیعی باشد و هم اعتباری. و اخوت طبیعی در شرایع و قانون هیچ اثری ندارد ولی اخوت اعتباری در اسلام آثاری اعتباری دارد. اخوت در اسلام عبارت است از نسبتی که بین دو نفر برقرار است و در نکاح و ارث آثاری دارد اعم از طبیعی، رضاعی و دینی. که البته اخوت طبیعی در ارث و نکاح و اخوت رضاعی تنها در ارث اثر دارد لکن اخوت دینی در هیچ‌یک اثری ندارد و تنها آثار اجتماعی بر آن مترتب می‌شود. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸، ص ۴۷۱)

بنابراین باید گفت اولاً اخوت جعلی و شأنی و اخوت دینی هر دو در دایره اخوت اعتباری قرار دارند و منافاتی میان این دو نظر نمی‌باشد. ثانیاً با این تفصیل شایسته است که گفته شود آنچه اصل و مبنا قرار می‌گیرد تنها اخوت اعتباری است و نه طبیعی؛ چراکه بنا بر آیه اول سوره مبارکه ممتحنه و بسیاری از آیات دیگر دوستی و برقراری ارتباط با دشمنان خدا و رسول جایز نیست حتی اگر از اقرباء و نزدیک‌ترین افراد به انسان باشند. زیرا نسب با مخالفت دین منقطع شود ولی برادری دینی با مخالفت نسب منقطع نگردد. (جرجانی، ۱۴۰۴، ج ۹، ص ۱۶۸)

پس آنچه در پیشگاه خداوند متعال دارای ارزش و اعتبار می‌باشد اخوتی است که شریعت جعل نموده و سزاوار است که با تمام نیرو و اراده در راستای حفظ این برادری و اصلاح آن گام برداشته شود.

آیه سوم:

(... فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) (انفال / ۱)

(...پس، از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و خصومت‌هایی را که در میان شماست، آشتی دهید! و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید اگر ایمان دارید!)

«ذات» به معنی اساس و صاحب است و «بین» به معنی حالت ارتباطی و پیوند میان دو شخص یا دو چیز است بنابراین اصلاح ذات‌البین به معنی اصلاح اساس ارتباطات و تقویت و تحکیم پیوندها و از میان بردن عوامل و اسباب تفرقه و نفاق است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۸۳)

اصلاح ذات‌البین یکی از مهم‌ترین و پرازش‌ترین احکام اسلامی است؛ چراکه اولاً قرآن کریم که در نجوا هیچ خبری نمی‌داند اصلاح ذات‌البین را از آن مستثنا می‌کند. ثانیاً در روایات از دو دینار صدقه و هر نماز و روزه مستحبی گران‌قدرتر شمرده

۶ (لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا) (نساء / ۱۱۴).

می‌شود.^۷ ثالثاً دروغ در هر موقعیتی در دین اسلام از منفورترین و بزرگ‌ترین گناهان شمرده می‌شود اما دروغی که جهت اصلاح میان مردم به کار برده شود نه تنها منفور و گناه نیست بلکه پسندیده بوده و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در مورد آن به حضرت علی علیه السلام سفارش می‌نماید.^۸

بنابراین مسلمانان را شایسته است که به دلیل اعتبار شرعی اخوت میان تمامی مؤمنین و همچنین حکم عقل به دوستی بین هم کیشان اهتمام به برقراری صلح نمایند.

تعاون

(... وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (مائده / ۲)

(و (همواره) در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید! و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید! و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید که مجازات خدا شدید است.)

واو در (وَ تَعَاوَنُوا) استینافیه است (طبرسی، ۱۳۷۲ ج ۳، ص ۲۴۰؛ ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸، ج ۶، ص ۲۳۲؛ امین، ۱۳۶۱، ج ۴، ص ۲۵۵) و عطف به (أَنْ تَعْتَدُوا) نمی‌باشد. خداوند سبحان کلمه «بر» را در آیه ۱۷۷ سوره بقره^۹ تفسیر نموده است. درواقع «بر» به معنای ایمان به خدا و قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و انبیاء و رسیدگی به محرومان جامعه و پایبندی به قراردادهای و صبر در کارهاست.

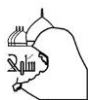
کلمه «تقوا» به معنای مراقب امرونی الهی بودن است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۲۶۶؛ طیب، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۲۹۴) یعنی انجام اوامر و اجتناب از نواهی خداوند.

اعانت نیز، ایجاد مقدمات قریب به فعل صادر از غیر است و تمام خوبی‌ها را شامل می‌شود. (طیب، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۲۹۴) بنابراین تعاون بر «بر» و «تقوا» به معنای تعامل جامعه مسلمین بر ایمان و عمل صالح ناشی از ترس خدا و جلوگیری از ارتکاب

۷ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَمِيرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ لَأَنْ أَصْلَحَ بَيْنَ اثْنَيْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِدِينَارَيْنِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَ الصَّيَامِ. (ابن بابویه، ۱۴۰۶، ص ۱۴۸)

۸ یا علی خداوند عز و جل دروغ گفتن برای اصلاح بین مسلمین را دوست دارد و راستگویی برای افساد را دشمن دارد. (طبرسی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۷۸)؛ یا علی سه چیز است که دروغ در آنها پسندیده است: حيله در جنگ، و وعده دادن به زوجه و همسر، و اصلاح بین مردم، و سه کس است که همنشینی آنها دل را بمیراند: مردم پست و دون صفت ثروتمندان سخن گفتن با زنان. (طبرسی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۸۸).

۹ (لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّنَ وَ ءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ ءَاتَى الزَّكَاةَ وَ الْمَوْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ...)



معاصی است و این همان صلاح و تقوای اجتماعی است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۲۶۶) اعانت علاوه بر آنکه در ثواب فاعل نیز شریک است خود نوعی «بر» است چه اعانت به زبان باشد یا به فعل یا به مال. (طیب، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۲۹۴) درواقع باید گفت حتی اغماض و عفو از خطای دیگران (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۲۲؛ اندلسی، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۱۷۰؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۶۰۳) و توصیه به نیکی نمودن (امین، ۱۳۶۱، ج ۴، ص ۲۵۵) نیز یکی از راه‌های اعانت بر «بر» می‌باشد.

نکته‌ای که در جمع «تقوا» و «بر» وجود دارد آن است که «تقوا»، رضای الهی و «بر» رضای مردم را در بر دارد و از جمع رضای خدا و رضای مردم سعادت و نعمت کامل می‌گردد. (طنطاوی، بی‌تا، ج ۴، ص ۳۲)

اثم به مطلق اعمال قبیحه و معاصی الهیه اطلاق می‌شود اما به گونه‌ای که ظلم به دیگری و تجاوز به حقوق ایشان نباشد (طیب، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۲۹۴؛ خانی و ریاضی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۲۸۰؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۶، ص ۲۳۲؛ اندلسی، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۱۷۰) اما عدوان تجاوز از حدود شرعیه تعبیر می‌گردد که درواقع تجاوز به حقوق دیگران را نیز به همراه دارد. (خانی و ریاضی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۲۸۰؛ طیب، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۲۹۴؛ اندلسی، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۱۷۰؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۶، ص ۲۳۲)

تعاون بر اثم و عدوان علاوه بر آنکه خود معصیت به شمار می‌رود در گناه فاعل نیز شریک می‌باشد و عین گناه فاعل برای معاون در پرونده اعمال ثبت می‌شود و تفاوتی ندارد که فاعل را در عمل یاری دهد یا صرفاً راضی به عمل آن باشد. چه که راضی به فعل، فاعل بالرضا است؛ چنانچه در روایتی از صفوان جمال که از یاران امام کاظم علیه السلام بود نقل شده که می‌گوید:

خدمت امام رسیدم فرمود: ای صفوان! همه کارهای تو خوب است جز یک کار! عرض کردم: فدایت شوم، چه کار؟ فرمود: اینکه شتران خود را به این مرد یعنی "هارون" کرایه می‌دهی!، گفتم: به خدا سوگند در مسیرهای عیاشی و هوس بازی و صید حرام به او کرایه نمی‌دهم، تنها در این راه، یعنی راه مکه، در اختیار آن‌ها می‌گذارم، تازه خودم همراه شتران نمی‌روم، بعضی از فرزندان و کسانم را با آن‌ها می‌فرستم، فرمود ای صفوان! آیا از آن‌ها کرایه می‌گیری؟! عرض کردم بله، فرمود آیا دوست داری که زنده بمانند و بر سر کار باشند تا کرایه ترا بپردازند گفتم بلی، فرمود: کسی که بقای آن‌ها را دوست بدارد از آن‌ها است و هر کسی از آن‌ها باشد در آتش دوزخ خواهد بود، صفوان می‌گوید من بلافاصله رفتم و تمام شترانم را فروختم، این موضوع به گوش هارون رسید به دنبال من فرستاد و گفت: صفوان! شنیده‌ام شتران را فروخته‌ای؟ گفتم آری گفت: چرا؟ گفتم: پیر شده‌ام و فرزندان و کسانم نمی‌توانند از عهده اداره آن‌ها بر آیند، گفتم: چنین نیست، چنین نیست! من می‌دانم چه کسی این دستور را به تو داده است آری موسی بن جعفر^[۲] به تو چنین دستوری داده است گفتم: مرا با موسی بن جعفر چه کار؟ هارون گفت، این سخن بگذار! به خدا سوگند اگر سوابق نیک تو نبود دستور می‌دادم گردنت را بزنند! (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۷، ص ۱۸۲)

در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم که به حضرت علی علیه السلام فرمود:

«یا علی کفر بالله العلی العظیم من هذه الامة عشرة ... و بايع السلاح من اهل الحرب»:

ده طایفه از این امت به خدا کافر شده‌اند که یکی از آن‌ها کسی است که اسلحه به دشمنان اسلام که با آن‌ها در حال جنگند بفروشد. (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۱، ص ۳۱)

جالب توجه اینکه عبارت «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» تنها به نهی اشاره دارد اما عبارت «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى» یک جنبه اثبات و یک جنبه نفی دارد. درواقع از طرفی دعوت به نیکی‌ها می‌کند و از سوی دیگر اشاره به جلوگیری از اعمال خلاف می‌باشد زیرا تقوا مراتب امرونی خداوند است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۲۵۳)

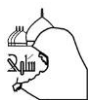
در آخر باید گفته شود آنچه در آیه آمده، یک اصل کلی اسلامی است که در فقه به‌عنوان قاعده فقهی مطرح می‌شود (بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۳۵۹) و از آنجاکه تمام شئون حکومت اسلامی ناشی از فقه اسلامی می‌باشد، در کلیه مسائل حقوق، اخلاق، اجتماع و سیاست به کار می‌رود. طبق این اصل مسلمانان موظف هستند یکدیگر را در کارهای نیک یاری دهند و در امور نادرست و باطل، رها نمایند. اگرچه طرف مقابل، از نزدیک‌ترین افراد به آن‌ها باشد. به‌طور کلی، این قانون بر ضد قانونی است که در جاهلیت وجود داشت؛ چراکه در آن روزگار مردم تنها به نزدیکان و اقربای خویش یاری می‌رساندند و اصلاً اهمیتی نداشت که او ظالم است یا مظلوم. امروزه نیز در سطح بین‌المللی، اکثر کشورها از مللی که با آن‌ها هم پیمان باشند دفاع می‌کنند بدون آنکه عدالت را در نظر بگیرند.

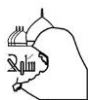
صله‌رحم

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ... وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ (نساء / ۱)

(ای مردم! ... و از خدایی بپرهیزید که (همگی به عظمت او معترفید و) هنگامی که چیزی از یکدیگر می‌خواهید، نام او را می‌برید! (و نیز) (از قطع رابطه با) خویشاوندان خود، پرهیز کنید! زیرا خداوند، مراقب شماست.)

«ارحام» جمع «رحم» است و «رحم» در اصل به معنای محل نشو و نمای جنین در شکم مادر می‌باشد اما به‌تدریج در معنای رابطه خویشاوندی به‌عنوان استعاره به علاقه ظرف و مظلوف استعمال شد زیرا خویشاوندان در اینکه همگی از یک رحم خارج شده‌اند همسان هستند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۲۱۹) «الارحام» در اینجا در محل نصب و عطف به الله است و دلالت بر وجوب صله‌رحم دارد (طیب، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۷؛ خانی و ریاضی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۶؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۳۱۷؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۴۸؛ جرجانی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۸۱؛ امین، ۱۳۶۱، ج ۴، ص ۹) و مؤید آن حدیث نبوی است که فرمود: «من رحمانم و رحم را آفریدم و آن را از نام خود مشتق گردانیدم و کسی که به او پیوندد من به او پیوندم و هرکس از او ببرد من از ببرم». (امین، ۱۳۶۱، ج ۴، ص ۹؛ خانی و ریاضی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۴)





با این تفضیل معنای این بخش از آیه، چنین می‌شود که صله رحم را مراعات کنید و از قطع رحم بپرهیزید و شما مسئول ارحام هستید بنابراین ذکر ارحام بعد از «اتَّقُوا اللَّهَ» به جهت ذکر تقوای خاص پس از عام می‌باشد که شاید اشاره به این مطلب باشد که حفظ تمدن و جامعه بشری منوط به نیکی نمودن به اقرباء شماست همان‌طور که خداوند درباره بندگی، انسان‌ها را مأمور به تقوا نمود. (امین، ۱۳۶۱، ج ۴، ص ۹)

اینکه ارحام عطف به کلمه الله شده است دلالت بر اهمیت و عظمت مسئله صله رحم دارد و درواقع محافظت از رحم محافظت از چیزهایی است که عقل و عرف به آن حکم می‌کند. (خانی و ریاضی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۲) چون عقل هیچ‌گاه قطع رابطه با نزدیکان انسان را نخواهد پذیرفت و عرف نیز آن را محکوم می‌نماید.

یک وجه دیگر در جایگاه «الارحام» آن است که آن را عطف بر محل جار و مجرور نماییم که در این صورت معنای آیه چنین خواهد شد که شما در تقاضاهایی که از یکدیگر دارید، نام خدا را می‌برید و مخاطب را برای کمک و ترحم به یاد خدا می‌اندازید. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۶) اما چنانچه به نظر می‌رسد این معنا چندان متقن نیست و در میان مفسران نیز پذیرفته نمی‌باشد. صله رحم مصادیق فراوانی دارد گاه با ملاقات حاصل شده و گاه با نیکی و احسان اعم از مالی و غیرمالی و یا هر طریقی که بتوان عنوان قطع رحم را از آن سلب نمود، درواقع صله رحم یکی از حقوق غیرمالی خویشاوند می‌باشد اما ممکن است به صورت مالی نیز متحقق گردد.

مودت

آیه اول: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (روم / ۲۱)

(و از نشانه‌های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند.)

مودت به معنای محبتی است که اثرش در مقام عمل ظاهر باشد. درواقع نسبت مودت به محبت، نسبت خضوع به خشوع است. چون خضوع آن خشوعی است که در مقام عمل اثرش ظاهر باشد لکن خشوع به معنای نوعی تأثیر نفسانی است که از مشاهده عظمت الهی در دل هویدا می‌شود و رحمت به معنای نوعی تأثیر نفسانی است که از مشاهده محرومیت افراد در دل پدید می‌آید و صاحب‌دل را وادار به رفع نقایص او می‌نماید. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۲۵۰) همچنین مودت و رحمت در معنای احسان به یکدیگر، خدمت به دیگران، دلسوزی برای ایشان (طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص ۳۷۵) و مهربانی و شفقت (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۴۷۰) نیز به کار می‌رود.

نکته‌ای که وجود دارد آنکه، مودت و رحمت بدون یکدیگر کارساز نیستند. مودت بدون رحمت به سردی می‌کشد و رحمت بدون مودت دوام ندارد. (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۹، ص ۱۸۹)

در تفاوت بین مودت و رحمت چند وجه بیان شده است:

مودت انگیزه ارتباط در آغاز کار است و در پایان که ضعف و ناتوانی به وجود می‌آید رحمت جایگزین مودت می‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۳۹۲)

مودت در مورد بزرگ‌ترها و رحمت مربوط به کودکان و افراد صغیر است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۳۹۳؛ اندلسی، ۱۴۲۰، ج ۸، ص ۳۸۲)

مودت غالباً جنبه متقابل دارد اما رحمت یک‌طرفه و ایثارگرانه است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۳۹۳)

مودت میان همسران و رحمت میان فرزندان است. (اندلسی، ۱۴۲۰، ج ۸، ص ۳۸۲؛ طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۲۵۰)

مودت میان جوانان و رحمت میان پیران و سالخوردگان می‌باشد. (اندلسی، ۱۴۲۰، ج ۸، ص ۳۸۲)

آنچه از این وجوه به دست می‌آید اینکه، افرادی که رحمت به آن‌ها تعلق می‌گیرد نوعی ضعف و ناتوانی دارند که حتی قادر به رفع حوائج شخصی خود نیز نمی‌باشند و در مقابل، کسانی که مودت به ایشان تعلق می‌گیرد، قرار دارند.

درباره آنکه مصداق ضمیر «کم» چه کسانی هستند باید گفت منظور از این ضمیر، تنها رابطه میان دو همسر نیست بلکه علاوه بر خانواده، جامعه بشری را نیز در برمی‌گیرد اما وجه خانواده قوی‌تر به نظر می‌رسد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۲۵۰؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۳۹۳) در هر صورت آنچه مهم است این که، جاعل مودت و رحمت، خداوند متعال است و در نتیجه این مودت، افراد چه در خانواده و چه در اجتماع علاوه بر رفع حوائج یکدیگر به خیر و اصلاح دیگری نیز اهتمام می‌ورزند. بنابراین می‌توان گفت مودت یکی از مهم‌ترین عوامل امر به معروف و نهی از منکر در میان خانواده خصوصاً و در میان همه انسان‌ها عموماً می‌باشد. زیرا دو نفری که یکدیگر را دوست دارند و به هم محبت می‌ورزند نه تنها علاقه به از بین بردن نواقص طرف مقابل دارند بلکه هر لحظه اندیشه به کمال رساندن او را نیز در سر می‌پرورانند و به آن اهتمام دارند و این کمال، همان است که تنها در امر به معروف و نهی از منکر یافت می‌شود.

آیه دوم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ (ممتحنه / ۱)



ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما نسبت به آنان اظهار محبت می‌کنید، درحالی‌که آن‌ها به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده‌اند ... شما مخفیانه با آن‌ها رابطه دوستی برقرار می‌کنید درحالی‌که من به آنچه پنهان یا آشکار می‌سازید از همه دانانترم! و هر کس از شما چنین کاری کند، از راه راست گمراه شده است!

خداوند متعال با بیان این آیه به نوعی به مودت و رحمت در آیه ۲۱ سوره روم حد زده است. زیرا هنگامی که برخی از مهاجرین در خفا با مشرکین مکه رابطه دوستی برقرار کرده بودند خداوند این آیه را نازل کرد و از این گونه ارتباطات نهی نمود. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۳۸۸) بر طبق این معنا و شأن نزول آیه و اطلاق عبارات می‌توان نتیجه گرفت مودت و رحمتی که در میان اقربا در آیه ۲۱ سوره مبارکه روم ذکر شد تا جایی حجیت دارد که اختلاف عقاید میان آن‌ها وجود نداشته باشد؛ چه که همواره اختلاف عقیده و مذهب مهم‌ترین علت دشمنی و عداوت می‌باشد. چنانچه قرآن کریم نیز بیان می‌دارد که اگر چه شما به آن‌ها اظهار دوستی و محبت نمایید اما ایشان نه تنها دوست ندارند هیچ خیری به شما برسد بلکه خواستار نابودی شما نیز هستند مگر زمانی که به آیین آن‌ها بگروید.^{۱۰}

وصیت

آیه اول: ﴿وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (بقره / ۱۳۲)

(و ابراهیم و یعقوب (در واپسین لحظات عمر)، فرزندان خود را به این آیین، وصیت کردند (و هر کدام به فرزندان خویش گفتند: «فرزندان من! خداوند این آیین پاک را برای شما برگزیده است و شما، جز به آیین اسلام [تسلیم در برابر فرمان خدا] از دنیا نروید!«)

وصیت در لغت به معنی پیوستن چیزی به غیر است و در معنای عام سفارش، اندرز، نصیحت و قرارداد می‌باشد. (طیب، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۰۵)

موت نسبت به حیات حیوانی امر عدمی به شمار می‌رود یعنی زوال قوه، ولی نسبت به حیات انسانی عبارت از انتقال از نشئه به نشئه دیگر است. در این انتقال، انسان‌ها نسبت به زندگی ما بعد خود برای خویشاوندانشان اظهار نگرانی کرده و درباره آنچه از مال دنیا تاکنون جمع نموده‌اند بر ایشان وصیت می‌کنند. خداوند متعال با نزول این آیه به مسلمانان می‌آموزد که در هنگام مرگ شایسته است علاوه بر وصیت مالی، نزدیکان خود را به تقوای الهی و مراعات احکام اسلامی توصیه کنند چراکه سفارش، در لحظات آخر زندگی بسیار مؤثر است.

۱۰ ﴿مَا يَوْزُ الدِّينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ (بقره / ۱۰۵) ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتَصُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (بقره / ۱۰۹)



﴿فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ موت از امور غیر اختیاری حیات بشر است و مسلماً نمی‌توان امر به آن نمود لذا باید گفت برگشت این امر غیر اختیاری به اختیار یعنی به نهی از مخالفت با اسلام در هر حالی است؛ (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۶۱؛ طیب، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۰۶) زیرا اولاً «إِلَّا» در اینجا برای اثبات بعد از نفی است ثانیاً «واو» در جمله ﴿وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ حالیه می‌باشد. بنابراین معنای آیه چنین می‌شود که در هیچ حال مخالفت با اسلام نداشته باشید تا هنگامی که مرگ، شما را در برمی‌گیرد مسلمان باشید. درواقع سزاوار است که اسلام شما ثابت و راسخ و محکم باشد تا، وقت مرگ از بین نرود این آیه به انکار یهودیت و نصرانیت دلالت دارد و روشن می‌دارد که ابراهیم و یعقوب^[۲] به یهودیت و نصرانیت امر نکرده و جز اسلام به چیز دیگری در هنگام مرگ سفارش نفرموده‌اند. (خانی و ریاضی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۲۶۵) همچنین ذکر نام «یعقوب» از میان همه پیامبران شاید به این دلیل باشد که به یهود و نصاری که هر کدام خود را به نوعی به یعقوب علیه السلام ارتباط می‌دادند بفهماند این آیین شرک‌آلودی که دارند با روش کسی که خود را به او پیوند می‌دهند، سازگار نیست. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۶۲)

بنابراین با توجه به این مطالب، باید گفته شود که نه تنها حضرت ابراهیم و یعقوب^[۲] در آخر عمر خود فرزندان را به اسلام سفارش نمودند و به دین حنیف و یگانه پرستی دعوت کردند بلکه چنین عملی سنت تمامی انبیاء و اولیاء الهی بوده است.

آیه دوم: ﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ إِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِلَهُهَا وَاحِدًا وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ (بقره / ۱۳۳)

(آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرارسید، شما حاضر بودید؟! در آن هنگام که به فرزندان خود گفت: «پس از من، چه چیز را می‌پرستید؟» گفتند: «خدای تو، و خدای پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یکتا را، و ما در برابر او تسلیم هستیم.» خداوند متعال فرشته مرگ را به سوی یعقوب علیه السلام فرستاد و همانند سایر پیامبران او را بین حیات و موت مخیر ساخت. یعقوب پیامبر علیه السلام نیز مرگ و لقاء الهی را انتخاب نمود اما از خداوند متعال فرصت خواست تا به فرزندان او وصیت بکند آنگاه فرزندان را فراخواند و با اظهار نگرانی فرمود پس از من چه چیز را می‌پرستید؟ (جرجانی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۵۸) چون در آن زمان پرستش بت‌های گوناگون معمول بود فرمود چه چیز و نفرمود چه کس را. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۶۴) فرزندان نیز در پاسخ به وی گفتند ﴿نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ إِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِلَهُهَا وَاحِدًا وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾)

اینکه فرمود «معبود یگانه» برای آن است تا توهمی را که ممکن بود از آیه قبل به ذهن برسد که لابد غیر از معبود پدران ابراهیم علیه السلام معبودان دیگری نیز هست، دفع کند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۶۲؛ طیب، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۰۷) همچنین ﴿وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ بیانی است برای عبادتی که از آن سؤال شده بود و می‌رساند که هر نوع عبادتی نیست بلکه عبادت بر طریقه اسلام است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۶۲) درواقع این آیه برای رد این اعتقاد یهود است که یعقوب علیه

السلام به هنگام مرگ فرزندان خود را به دینی که هم‌اکنون یهود به آن معتقدند توصیه کرد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۶۳؛ جرجانی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۵۸)

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که حتی فرزندان انبیاء نیز در معرض خطر بی‌دینی هستند تا چه رسد به عامه مردم. پس شایسته است تمامی مسلمانان در هنگام موت فرزندان و نوادگان خویش را به پایبندی به دین اسلام و اطاعت از خدا، رسول و مراعات احکام الهی توصیه نمایند که نه تنها وظیفه خویش را در مقابل خداوند متعال نسبت به نسل آینده ایفا کرده باشد بلکه فرزندان نیز با اعمال صالح خویش پدر را به جایگاه والا نزد خداوند باری تعالی برسانند. چنانکه لقمان حکیم فرزندش را موعظه و وصیت، بسیار نمود.^{۱۱}

نتیجه‌گیری

قرآن کریم در آیات مختلفی از امر به معروف و نهی از منکر، اصلاح ذات‌البین، تعاون، صلح‌رحم، مودت و وصیت به‌عنوان حقوق خویشاوند نام برده و امر به آن نموده است.

امر به معروف و نهی از منکر حدوداً یازده مرتبه در قرآن با اسلوب‌های مختلف از جمله امر به مؤمنین، صفت خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، آثار نماز و ویژگی خاص مؤمنان ذکر شده است و اگر در جامعه به‌خوبی اجرا شود، دیگر فرایض قهراً برپا خواهد شد و ظلمه نمی‌توانند اموال و حقوق مردم را تلف نمایند.

قرآن کریم سه مرتبه به اصلاح ذات‌البین امر کرده است و علت این حکم را اخوت میان مؤمنان معرفی نموده است.

تعاون به‌عنوان یکی از اصول کلی اسلامی تنها یک مرتبه در قرآن به آن اشاره شده است و شامل همیاری اولاً برای رضای خدا و مراقبت از امرونی‌های او و ثانیاً جهت رضای مردم و کمک در برّ و نیکی به ایشان است.

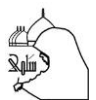
صلح‌رحم در قرآن در چهار جایگاه مورد خطاب به مؤمنین گردیده و شامل هرگونه ارتباطی که نتوان قطع رحم را به آن اطلاق نمود می‌باشد. رحم اعم از رحم جسمانی (که دو قسم اقربای نسبی و سببی مشمول آن می‌شود) و رحم روحانی است.

مودت مضمون دو آیه از آیات قرآن را به خود اختصاص داده است. اول آنکه محبت میان خویشاوندان را اثبات کرده و سپس کفار و منافقین را اگرچه جزء نزدیک‌ترین افراد باشند از حکم، استثناء نموده است.

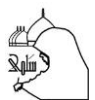
۱۱ «وَ إِذْ قَالَ لِقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعْظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان / ۱۳) «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» (لقمان / ۱۶) «يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَالِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (لقمان / ۱۷) «وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (لقمان / ۱۸) «وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» (لقمان / ۱۹)

وصیت به معنای غیرمالی آن دو مرتبه در قرآن سفارش شده و بیان می‌دارد مسلمانان علاوه بر سفارش درباره اموال لازم است به اسلام و اخلاق نسبت به نسل خود توصیه نمایند.

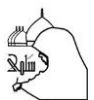
در میان این حقوق، صلہ رحم در مرحله اول قرار دارد زیرا تا هنگامی که ارتباطی میان افراد نباشد هیچ‌یک از حقوق مجالی برای تحقق نخواهد داشت. سپس مودت موجب همبستگی و مهر و الفت بین خویشاوندان و رعایت سایر حقوق می‌گردد. و پس از آن اصلاح ذات‌البین، تعاون، امر به معروف و نهی از منکر و وصیت در یک مرتبه می‌باشند.



- ۱- قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی
- ۲- ابن اثیر، مبارک بن محمد، (۱۳۶۷)، *النهاية في غريب الحديث و الأثر*، قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ چهارم.
- ۳- ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۴۰۶ ق)، *ثواب الأعمال و عقاب الأعمال*، قم، دار الشریف الرضی للنشر، چاپ دوم.
- ۴- ابن درید، محمد بن حسن، (۱۹۸۸ م)، *جمهره اللغة*، بیروت، دار العلم للملایین.
- ۵- ابن سیده، علی بن اسماعیل، (۱۴۲۱ ه.ق)، *المحکم و المحيط الأعظم*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ۶- ابن فارس، احمد بن فارس، (۱۴۰۴ ه. ق)، *معجم مقاییس اللغة*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- ۷- ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ ق)، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، چاپ سوم.
- ۸- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، (۱۴۰۸ ق)، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ۹- اردبیلی، احمد بن محمد، (بی‌تا)، *زبد البیان فی احکام القرآن*، تهران، المکتبه الجعفریه لإحياء الآثار الجعفریه.
- ۱۰- امین، سیده نصرت، (۱۳۶۱)، *مخزن العرفان در تفسیر قرآن*، تهران، نهضت زنان مسلمان.
- ۱۱- اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف، (۱۴۲۰ ق)، *البحر المحيط فی التفسیر*، بیروت، دار الفکر.
- ۱۲- بجنوردی، سید حسن بن موسوی، (۱۴۱۹ ق)، *القواعد الفقهیة*، قم، نشر الهادی.
- ۱۳- بستانی، فواد افرام، (۱۳۷۵)، *فرهنگ بجدی*، تهران، اسلامی، چاپ دوم.
- ۱۴- الجبعی العاملی، زین‌الدین بن علی، (۱۳۸۲)، *کامل‌ترین ترجمه نموداری شرح لمعه (الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة)*، ترجمه حمید مسجد سرایبی، قم، حقوق اسلامی.
- ۱۵- جرجانی، سید امیر ابوالفتح حسینی، (۱۴۰۴ ه.ق)، *تفسیر شاه‌ی*، تهران، انتشارات نوید.
- ۱۶- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۷۲)، *ترمینولوژی حقوق*، تهران، گنج دانش، چاپ ششم.
- ۱۷- جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۳۷۶ ه. ق)، *الصحاح*، بیروت، دار العلم للملایین.



- ۱۸- حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹ ق)، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت^ع.
- ۱۹- حسینی، محمد، (۱۳۸۲)، فرهنگ لغات و اصطلاحات فقهی، تهران: سروش، چاپ دوم.
- ۲۰- حلی، مقداد بن عبد الله سیوری، (۱۳۸۸)، کنز العرفان فی فقه القرآن، ترجمه عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم، نوید اسلام، چاپ چهارم.
- ۲۱- حمیری، نشوان بن سعید، (۱۴۲۰ ه.ق)، شمس العلوم، دمشق، دار الفكر.
- ۲۲- خانی، رضا و ریاضی، حشمت الله، (۱۳۷۲)، ترجمه بیان السعاده فی مقامات العبادة، تهران، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور.
- ۲۳- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۳۷۴)، مفردات الفاظ قرآن، تهران، چاپ دوم.
- ۲۴- رحیمی نیا، مصطفی، (۱۳۷۷)، فرهنگ اصطلاحات علوم اسلامی، تهران، فؤاد.
- ۲۵- زمخشری، محمود، (۱۴۰۷ ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتاب العربی، چاپ سوم.
- ۲۶- سجادی، سید جعفر، (۱۳۷۳)، فرهنگ معارف اسلامی. تهران: کومش. چاپ سوم.
- ۲۷- شریف الرضی، محمد بن حسین، (۱۳۷۹)، نهج البلاغه، ترجمه علی نقی فیض الاسلام اصفهانی، تهران، موسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الاسلام، چاپ پنجم.
- ۲۸- صاحب، اسماعیل بن عباد، (۱۴۱۴ ق)، المحيط فی اللغة، بیروت، عالم الکتب.
- ۲۹- صینی، محمود، (۱۴۱۴ ه.ق)، المکنز العربی المعاصر، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون.
- ۳۰- طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۳۷۴ ش)، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
- ۳۱- طبرسی فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم.
- ۳۲- طبرسی، حسن بن فضل، (۱۳۶۵)، مکارم الأخلاق، ترجمه ابراهیم میرباقری، تهران، فراهانی، چاپ دوم.
- ۳۳- طریحی، فخرالدین بن محمد، (۱۳۷۵)، مجمع البحرین، تهران، مرتضوی، چاپ سوم.
- ۳۴- طنطاوی، سید محمد، (بی تا)، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، بی جا.



- ۳۵- طیب، سید عبدالحسین، (۱۳۷۸)، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات اسلام، چاپ دوم.
- ۳۶- عاملی، علی بن حسین، (۱۴۱۳ ق)، *الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز*، قم، دارالقرآن الکریم.
- ۳۷- عیاشی، محمد بن مسعود، (۱۳۸۰ ق)، *تفسیر العیاشی*، تهران، المطبعة العلمية.
- ۳۸- فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۰۹ ه.ق)، *کتاب العین*، قم، نشر هجرت، چاپ دوم.
- ۳۹- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، (۱۴۱۵ ه.ق)، *القاموس المحيط*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ۴۰- فیومی، احمد بن محمد، (۱۴۱۴ ه.ق)، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی*، قم، چاپ دوم.
- ۴۱- قاسم‌زاده، مرتضی و ره پیک، حسن، (۱۳۸۸)، *تبیان حقوق پژوهش‌نامه قرآنی حقوق*، تهران، دادگستر.
- ۴۲- قرائتی محسن، (۱۳۸۳)، *تفسیر نور*، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، چاپ یازدهم.
- ۴۳- قرشی، علی اکبر، (۱۳۷۱)، *قاموس قرآن*، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ ششم.
- ۴۴- قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، (۱۳۶۸)، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
- ۴۵- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۶۳)، *گزیده کافی*، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۴۶- _____، (۱۳۷۵)، *أصول الکافی*، ترجمه محمدباقر کمره ای، قم، اسوه، چاپ سوم.
- ۴۷- مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، (۱۴۱۴ ه.ق)، *تاج العروس*، بیروت، دار الفکر.
- ۴۸- مروج حسینی، (۱۳۷۹)، *اصطلاحات فقهی شامل ۶۵۰۰ واژه و اصطلاح فقهی از طهارت تا دیات*، قم، بخشایش.
- ۴۹- مصطفوی، حسن، (۱۳۶۰)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۵۰- مکارم شیرازی ناصر، (۱۳۷۴)، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الإسلامية.
- هاشمی، محمود، (۱۳۸۲)، *فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیه السلام*، قم، موسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت